

جایگاه، اهمیت و رابطه میان تزکیه و تعلیم در مباحث تربیتی قرآن کریم

علی سلیمی[□]

دانشیار گروه عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

سارا رحیمی پور^{□□}

دانشجوی کارشناسی ارشد گروه عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

(تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱۲ تاریخ تصویب: ۹۱/۶/۱)

چکیده

تزکیه و تعلیم بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، دو رکن اساسی پرورش انسان هستند و در این میان، تزکیه از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا علم به منزله بذری است که رویش حقیقی و شایسته آن در گرو وجود بستری مناسب است و تزکیه همان زمینه رویش کامل این بذر است که علم بدون آن ناقص و نارسا خواهد بود و چه بسا موجب غرور و گمراهی گردد. این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی و با ذکر آیات مربوط به تزکیه و تعلیم در قرآن کریم، جایگاه، اهمیت و رابطه این دو مفهوم تربیتی قرآنی را بررسی نموده است.

کلیدواژه: قرآن، تربیت، تزکیه، تعلیم، رستگاری.

□. E-mail: salimi1390@yahoo.com

□□. E-mail: srahimipur@yahoo.com

مقدمه

تعلیم و تربیت که حاصل آن رشد و تکامل نهایی انسان است، هدف اصلی بعثت پیامبران و ارسال کتاب‌های آسمانی است. آن چه در این میان اهمیت بسیار دارد و باید در تبیین آن کوشید، شناخت روش‌های تربیتی است که در قرآن کریم همواره بیان شده است، و در این میان، دو کلمه «تزکیه» و «تعلیم» از جمله کلمات کلیدی هستند که تأمل در کاربرد آنها در قرآن کریم می‌تواند در این زمینه رهگشا باشد. در این که کدامیک از این دو بر دیگری مقدم، یا حداقل با اهمیت‌تر از دیگری است، بحث‌های فراوانی صورت گرفته است، قدر متیقن آن است که این دو به منزله دو بال برای یک پرنده هستند که با یکی از آنها پرواز هرگز میسر نمی‌شود. اما در این میان، موضوع جایگاه هر کدام از این دو، در رشد و تکامل انسان، از جمله مباحثی است که همچنان نیاز به بحث و بررسی دارد. این مقاله، با بررسی کاربردهای این دو کلمه در قرآن کریم، در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که شیوه کاربرد آنها، وزنه کدامیک را سنگین‌تر از دیگری نموده است که در نتیجه آن، در مباحث تربیتی سزاوار باشد که بیشتر مورد عنایت و در اولویت قرار گیرد؟

کاربردهای «تزکیه» و «تعلیم» در قرآن کریم

تزکیه مصدر باب تفعیل از ریشه "زکو" است که در قرآن کریم بیش از ۵۰ بار مورد استفاده قرار گرفته است. این واژه در لغت به معنای افزودن و نمودادنی است که ملازم با خیر و برکت باشد (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲) پس تزکیه در واقع تربیتی است که از قید صالح بودن برخوردار باشد. تعلیم نیز مصدر باب تفعیل از ریشه "علم" است که به معنای آگاهی و آموزش دادن است.

در قرآن کریم، در ۴ آیه تعلیم و تزکیه با هم ذکر شده اند که در ۳ آیه تزکیه بر تعلیم و در یک آیه تعلیم بر تزکیه مقدم شده است. تقدیم تعلیم بر تزکیه در این یک آیه، سبب به وجود آمدن آراء مختلفی شده است. این مقاله ضمن پرداختن به این آراء و بررسی آنها، می‌کوشد با دلایل و شواهد قرآنی اصل تقدیم تزکیه بر تعلیم را روشن کند.

۱. لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آن‌ها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آن‌ها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد، هر چند قبلا در گمراهی آشکاری بودند (آل عمران: ۱۶۴).

۲. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ اوست خدایی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستند) پیغمبری از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیاتش را تلاوت کند و آنها را پاک سازد و کتاب و حکمت الهی به آنان بیاموزد هر چند قبلا در گمراهی آشکاری بودند (جمعه: ۲).

۳. كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ؛ همانطور که رسولی از شما در میانه شما فرستادم تا آیات ما را بر شما بخواند و پاکتان سازد و کتاب و حکمت به شما بیاموزد و به شما یاد دهد آنچه را که نمی‌دانستید (بقره: ۱۵۱).

۴. رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ پروردگارا و در میانه آنان رسولی از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان تلاوت کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد و تزکیه‌شان کند که تنها تو عزیز و حکیم هستی (بقره: ۱۲۹).
همانطور که مشاهده می‌شود در سه آیه تزکیه بر تعلیم و در یک آیه تعلیم بر تزکیه مقدم شده است.

اختلاف نظر در تقدیم و تأخیر این دو

تقدیم تعلیم بر تزکیه در یک آیه سبب شده که گروهی تعلیم را مقدم بر تزکیه بدانند. این گروه معتقدند که تا تعلیمی نباشد تزکیه‌ای صورت نمی‌گیرد. به‌عنوان مثال اگر انسان آگاهی به معارف دینی از قبیل کيفر، ثواب، معاد و... نداشته باشد، انگیزه‌ای برای تزکیه ندارد. به عبارت دیگر علم به دین است که انگیزه تزکیه را در انسان به وجود

می‌آورد. این گروه معتقدند که مقصود از تقدیم تزکیه بر تعلیم در سه آیه دیگر، بیان هدف بودن آن و جایگاه ویژه آن است. در تفسیر نمونه در ذیل آیه ۱۲۹ سوره بقره چنین آمده است: «آنجا که تعلیم بر تزکیه مقدم شده، اشاره به وضع طبیعی آن است و در موارد بیشتری که تزکیه مقدم شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است؛ چراکه هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۵۷-۴۵۸). بنابراین بر اساس این دیدگاه، تعلیم مقدمه تزکیه است.

اما گروهی دیگر نیز عقیده دارند که رابطه تقدیم و تأخیری میان آن دو حاکم نیست بلکه هر دو مساوی و در ارتباط با هم هستند و اگر در آیات بیشتری، تزکیه مقدم شده نشان دهنده اهمیت تزکیه به‌عنوان یکی از رسالت‌های اصلی پیامبران است. در تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن پس از طرح این سؤال که آیا تزکیه مقدم بر تعلیم است یا تعلیم بر تزکیه و یا اینکه اساساً رابطه تقدیم و تأخیری میان آنها حاکم نیست چنین پاسخ می‌دهد: "ممکن است تکرار بیشتر تقدیم تزکیه بر تعلیم در ۳ آیه قرآن اشاره بر اهمیت آن باشد؛ چرا که تعلیم وسیله‌ای است برای رسیدن به تزکیه که هدف اصلی رسالت انبیاء است و اگر تزکیه بدون تعلیم ممکن بود، تعلیم ضرورتی نداشت و آن دو همانند هم و در ارتباط با هم هستند؛ هر قدر که تعلیم افزون شود، تزکیه زیاد می‌شود و هر قدر تزکیه زیاد شود، علم و معرفت فزونی می‌گیرد؛ زیرا «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یرید أن یهدیه» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۶۰-۱۶۱).

بهرام پور در مقاله‌ای تحت عنوان تزکیه مقدم است یا تعلیم نظریه دیگری را بیان می‌کند. او معتقد است که در ۴ آیه قرآن، این تلاوت است که بر تزکیه و تعلیم مقدم می‌شود. به همین دلیل در واقع این تلاوت قرآن است که مقدم بر تعلیم و تزکیه است. اما پس از تلاوت، تزکیه بر تعلیم مقدم است و اگر در یک آیه، تعلیم مقدم شده به دلیل آن است که در مقام دعا تقدیم و تأخیر نقشی ندارند، بلکه این مسئول اجراست که در مرحله عمل تقدیم و تأخیر را رعایت می‌کند (بهرام پور، ۱۳۷۶: ۱۵۸-۱۵۹). به عبارتی بهتر می‌توان گفت که دعا کننده تعلیم را با اهمیت‌تر دیده است، اما اجابت کننده دعا که خداوند متعال است، تزکیه را مقدم دانسته و اول آن را آورده است تا اهمیت آن را برای انسان بیان کند.

رابطه «تلاوه» با تزکیه و تعلیم

در ابتدای هر چهار آیه‌ای که تزکیه و تعلیم با هم ذکر شده اند، سخن از رسولی است که آیات الهی را بر مردم تلاوت کند؛ اما آیا می‌توان این مسأله را دلیل تقدم تلاوت بر تزکیه و تعلیم دانست؟

تلاوت اولین وظیفه پیامبران است. پس تلاوت آیات، وسیله آشنایی با معارف الهی است، اما وسیله با هدف متفاوت است. وسیله بودن چیزی دلیل برتری آن نیست. برتری دادن تلاوت بر تزکیه، برتری دادن وسیله بر هدف است در حالی که نباید این دو را با هم مقایسه نمود. از طرف دیگر هرچند در چهار آیه، تلاوت بر تعلیم و تزکیه مقدم شده اما با نظر به دیگر آیات قرآن نظریه فوق نمی‌تواند صحیح باشد. چه بسیار افرادی که به قرآن گوش می‌دهند اما این تلاوت نقشی در تزکیه آنها ندارد:

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولَٰئِينَ؛ از آنان کسانی هستند که به (سخن) تو گوش می‌دهند، و ما بر دل‌های آنان پرده‌هایی نهادیم که از فهم‌اش جلوگیری کند و گوش‌هایشان را سنگین کردیم، و اگر هر آیه‌ای را ببینند باز ایمان به آن نمی‌آورند، حتی وقتی هم که نزد تو می‌آیند با تو جدل می‌کنند، و لذا همان‌ها که کافر شدند بعد از شنیدن آیات قرآن می‌گویند این جز همان افسانه‌ها و حرف‌های قدیمی نیست (انعام: ۲۵).

بنابراین این تزکیه است که بر تلاوت مقدم می‌باشد. شخص پس از تزکیه با تمام وجود پذیرای آیات الهی می‌گردد:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ مؤمنین تنها کسانی هستند که وقتی یاد خداوند به میان می‌آید دل‌هایشان از ترس می‌تپد و

وقتی آیات او برایشان تلاوت می‌شود ایمانشان زیادتر می‌شود و تنها بر پروردگار خود توکل می‌کنند (انفال: ۲).

اما در صورتی که تزکیه روح صورت نپذیرفته باشد، آلودگی‌های آن همچون پرده‌ای بر قلب و گوش و چشم، مانع درک حقیقت می‌گردد:

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَمَلُونَ؛ و گفتند دل‌های ما از پذیرفتن آنچه ما را به سویش می‌خوانید در پرده‌هایی است و در گوش‌هایمان سنگینی است و بین ما و تو حجابی است تو کار خود کن که ما نیز کار خود خواهیم کرد (فصلت: ۵).

امام خمینی (رحمه الله علیه) به صراحت تزکیه را بر تلاوت مقدم می‌داند. «کوشش کنید که تربیت بشوید و تزکیه بشوید قبل از اینکه تعلیم و تعلم باشد. کوشش کنید که همدوش با درس خواندن و تعلیم، تربیت باشد که او مقدم است به حسب رتبه بر تعلیم و بر تلاوت آیات و بر تعلیم کتاب و حکمت» (خمینی، ۱۳۶۲، ج ۱۳: ۲۷۸).

اهمیت تزکیه در قرآن کریم

می‌توان اولین دلیل تقدیم تزکیه بر تعلیم را خود آیات قرآن دانست. زیرا در سه مورد از چهار مورد مذکور، این تزکیه است که بر تعلیم مقدم می‌شود. در آیه ۱۲۹ سوره بقره نیز که تعلیم بر تزکیه مقدم می‌شود، به دلیل آن است که حضرت ابراهیم (ع) در مقام دعا از خداوند خواست تا رسولی را بفرستد که مردم را تعلیم و تزکیه کند، اما خداوند دعای او را به گونه‌ای که شایسته بود، اجابت کرد. به همین دلیل است که خداوند در ۳ آیه دیگر که در واقع اجابت دعا است، تزکیه را بر تعلیم مقدم می‌دارد.

باید توجه کرد که در واقع علم به منزله بذری است که با تزکیه زمینه رشد مناسب آن فراهم می‌آید. امام خمینی (رحمه الله علیه) می‌فرماید: «وقتی علم در یک قلب غیر مهذب وارد می‌شود، این انسان را به عقب می‌برد. هرچه انباشت زیادتر باشد، مصائبش

زیادتر است. وقتی یک زمین شوره زار سنگلاخی باشد هرچه در آن تخم بکارند نتیجه نمی‌دهد» (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۶۹) به همین دلیل علم بدون تزکیه نه تنها انسان را به مقصود رهنمون نمی‌شود، بلکه او را از حقیقت باز می‌دارد.

«اگر بخواهد کسی تهذیب بشود، با علم تهذیب نمی‌شود؛ علم انسان را تهذیب نمی‌کند. گاهی علم، انسان را به جهنم می‌فرستد؛ گاهی علم توحید، انسان را به جهنم می‌فرستد؛ گاهی علم عرفان، انسان را به جهنم می‌رساند؛ گاهی علم فقه، انسان را به جهنم می‌فرستد؛ گاهی علم اخلاق، انسان را به جهنم می‌فرستد. با علم درست نمی‌شود؛ تزکیه می‌خواهد» (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱۹: ۹۲).

قرآن در موارد بسیاری علم بدون تزکیه را نفی می‌کند و دانشمند دنیاپرست را مثل سگ حریص می‌داند:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ اگر می‌خواستیم وی را بوسیله آن آیه‌ها بلندش می‌کردیم ولی به زمین گرایید (پستی طلبید و به دنیا میل کرد) و هوس خویش را پیروی کرد، حکایت وی حکایت سگ است که اگر بر او هجوم بری پارس می‌کند و اگر او را واگذاری پارس می‌کند. این حکایت قومی است که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند، پس این خبر را بخوان شاید آنها اندیشه کنند» (اعراف: ۱۷۶).

عالم بی‌عمل و کسی که سنگینی علم را بر دوش می‌کشد، بی‌آنکه از برکات آن بهره‌مند شود را به درازگوشی تشبیه می‌کند که بار کتاب می‌برد، اما آن را نمی‌فهمد و بهره‌ای از آن نمی‌برد:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن

عمل نمودند در مثل به درازگوشی ماند که بار کتاب‌ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) چه بد است وصف گروهی که آیات الهی را تکذیب کردند، و خداوند قوم ستم‌کار را هدایت نمی‌کند» (جمعه: ۵).

انسان پس از آن‌که مزرعه نفس خود را از آلودگی‌های گناه پاک کرد، شایسته پذیرش علم و حکمت الهی می‌شود. علم و حکمتی که در جهت رشد و تعالی انسان است. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که «ما أخلص عبدٌ لله عز و جل أربعين صباحاً إلا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱: ۷۴)؛ هرکس چهل روز اعمال خویشتن برای خداوند خالص گرداند چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش آشکار می‌شود. به این ترتیب در سخن پیامبر اکرم نیز ابتدا سخن از پاک گردانیدن روح مطرح می‌شود و سپس علم و حکمت را ثمره آن می‌داند. اما علمی که بدون تزکیه حاصل می‌شود علم بدون فایده است. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «من لم یهذب نفسه لم ینتفع بالعقل» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵۶) یعنی هرکس خودش را پاک نگرداند، از عقلش سودی نمی‌برد. در واقع علم بدون تزکیه، به فرموده امام خمینی (رحمه الله علیه) حجاب اکبر است: «غلیظ‌تر از همه همین حجاب علم است. یعنی آن که باید با او راه را پیدا کندهمان مانع می‌شود. این علمی که باید انسان را هدایت کند مانع از هدایت می‌شود» (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۶۹).

باید توجه داشت که تزکیه به‌عنوان زداینده رذایل اخلاقی، ابزاری است که علم را از منحرف شدن حفظ می‌کند. به همین دلیل است که می‌بینیم رذایل اخلاقی در نبود تزکیه رشد می‌کنند و نه در نبود علم. به عبارت دیگر رذایل اخلاقی با علم قابل جمع هستند اما با تزکیه جمع نمی‌شوند. قرآن کریم پر است از داستان‌های درس آموزی که رشد رذایل اخلاقی را در نبود تزکیه به تصویر می‌کشد. برای روشن شدن موضوع به‌عنوان نمونه، سه داستان در مورد بخل، حسد و تکبر را بیان می‌کنیم.

الف) بخل

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ *
وَلَا يَسْتَتِنُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ *
فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنْ ائْتِنَا عَلَيَّ حَرِّكُمْ إِن
كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَّا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ
عَلَيْكُمْ مُسْكِينٌ * وَغَدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا
لَصَّالُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَّا
تُسَبِّحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ
بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا
خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ؛ ما آنان را آزمودیم، همچنان که باغ داران
را آزموده‌ایم، آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان میوه‌های آن را
بازچینند و آن شاء الله نگفتند. سپس بلایی شبانه از جانب پروردگارت،
در حالی که ایشان خفته بودند، بر آن زد و مانند خاکستر سیاه شد، (آنان
بی‌خبر) صبحگاهان همدیگر را فراخواندند که اگر میوه چین هستی، پگاه
به سراغ کشتزارتان بروید. سپس رهسپار شدند، در حالی که آهسته با
همدیگر سخن می‌گفتند که مبادا بینوایی به آنجا بر شما وارد شود.
بامدادان در حالی که بر منع (مستمندان) توانا بودند، رهسپار شدند و
چون آن [باغ سیاه سوخته] را دیدند گفتند ما گمراهانیم (نه) بلکه ما
بی‌بهره‌ایم. بهترینشان گفت آیا به شما نگفتم که چرا تسبیح نمی‌گویید؟
گفتند پاک است پروردگارمان، ما خود ستمکار بودیم. سپس به سرزنش
همدیگر روی آوردند. گفتند وای بر ما، ما سرکش بودیم. امید است که
پروردگارمان بهتر از آن را برایمان جانشین گرداند، ما به سوی
پروردگارمان می‌گراییم (قلم: ۱۷-۳۲).

قرآن کریم در این آیات، سرگذشت باغی بسیار سرسبز و خرم را بیان می‌کند که
در پی بخل صاحبان آن، به بلا گرفتار و نابود شد. در ابتدا، پیرمردی مؤمن نگهداری
از آن باغ را در اختیار داشت. او به شکرانه این نعمت، هنگام برداشت محصول، نیازمندان

را خبر می‌کرد و مازاد باغ را برای آنها می‌گذاشت. اما پس از مرگ او، پسران وی وارث باغ شدند. یکی از آنها گفت: پدرمان به سبب کهولت، عقل خود را از دست داده بود. ما خود به این محصولات نیازمندتریم. دیگر پسران نیز با سکوت خود، وی را تأیید نمودند؛ اما برادری که صالح‌تر بود، ناراحت شد و انتقام خدا از گنه‌کاران را به آنها گوشزد نمود اما کسی به سخن او توجهی نکرد. سرانجام تصمیم گرفتند که در یک صبح زود، پیش از بیدار شدن مستمندان، به سراغ باغ رفته و با چیدن همه محصولات، چیزی برای نیازمندان باقی نگذارند. اما شب هنگام که در خواب بودند، خداوند آتشی انبوه و صاعقه‌ای عظیم از آسمان فرو فرستاد و همه باغ یکپارچه سیاه شد. هنگامی که صاحبان باغ به آنجا آمدند، در ابتدا آن را نشناختند اما پس از لحظاتی دریافتند که به سبب نیت ناپسند خویش گرفتار بلا شده‌اند. پس برادری که مؤمن بود گفت: آیا به شما نگفتم که به یاد خدا باشید و با محروم ساختن نیازمندان کفران نعمت نکنید. آنان نیز با تأیید سخنان برادر خویش پذیرفتند که منع حقوق مستمندان و غفلت از یاد خدا سبب نابودی باغ آنها شده و آنان در واقع خود بر خود ستم نموده‌اند.

این داستان، رابطه بین عدم تزکیه و رشد رذایل اخلاقی را در انسان به تصویر می‌کشد. نکته قابل توجه در این داستان آن است که آنچه سبب گرفتار شدن این افراد در دام بخل و عذاب الهی شد، ناآگاهی و نبود علم نبود؛ چراکه یکی از برادران، عاقبت این بخل را به آنان گوشزد می‌کند اما آنان به سبب آنکه از نفسی پاک برخوردار نبودند، این یادآوری برایشان سودی نبخشید.

ب) حسد

وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً اٰبْنٰى اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ *
 لَنْ بَسَطْتَ اِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِيْ مَا اَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيْ اِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ اِنِّيْ
 اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ * اِنِّيْ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْا بِاِيْمِيْ وَ اِيْمِيْكَ فَتَكُوْنُوْا
 مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ وَ ذٰلِكَ جَزَاُ الظّٰلِمِيْنَ؛ (ای پیامبر) بخوان بر آنها
 حقیقت و راستی حکایت دو پسر آدم (هابیل و قابیل) را هنگامی که

تقرّب به قربانی جستند پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (قابیل به برادرش هابیل که قربانیش قبول شد) گفت قطعاً تو را خواهم کشت (هابیل گفت مرا گناهی نیست) خدا تنها قربانی پرهیزکاران را می‌پذیرد. اگر تو به کشتن من دست برآوری من هرگز بکشتن تو دست دراز نخواهم کرد که من از خدای جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم که گناه (کشتن) من و گناه (مخالفت) تو، به تو باز گردد تا تو از اهل آتش شوی و آن (آتش) جزای ستمکاران است (مائده: ۲۷-۲۹).

این آیات بیانگر نخستین حسادت، یعنی حسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل است؛ آن هم به جهت آنکه خداوند قربانی هابیل را پذیرفت ولی قربانی قابیل را نپذیرفت. این موضوع برای قابیل انگیزه‌ای برای کشتن هابیل شد. باید توجه داشت که قابیل از افراد با تقوا و عالم بالله بوده است. علامه طباطبائی (رحمه الله علیه) دلیل متقی بودن و عالم بودن او را چنین بیان می‌دارند:

۱. **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**. خود دعوتی است به سوی تقوا و معلوم می‌شود که این شخص برادر خود را به سوی تقوا دعوت کرده و گفته است که «خدای متعال عبادت را تنها از مردم با تقوا می‌پذیرد» و خدای متعال در حکایت گفتار او این سخنان را تصدیق کرده است و اگر نه آن را رد می‌کرد.

۲. اینکه گفتیم عالم بالله بوده دلیلش خود اوست که به حکایت قرآن کریم گفته است **«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»** که در این جمله ادعای ترس از خدا کرده و خدای متعال آن را پذیرفته و رد نکرده است. پس نشان می‌دهد که او به راستی عالم بالله بوده زیرا خداوند یکی از نشانه‌ها عالم بالله را ترس از خدا می‌داند: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** (فاطر: ۲۸).

۳. دلیل دیگر که خود دلیلی کافی است، حکمت کامل اوست که در خطاب به برادر ستمکارش بیان کرد. او در کلام خود از صفای فطرت و سرشت پاک خود این معنا را فهمیده بود که به زودی افراد بشر زیاد می‌شوند و به حسب طبع بشریشان جمعیت‌های مختلفی خواهند شد؛ گروهی متقی و گروهی ظالم. همه اینها یک رب و مدبر دارند که خداست و نیز فهمیده بود که تدبیر وقتی درست است که مدبر عدل و احسان را دوست و ظلم را دشمن بدارد و لازمه آن وجوب تقوای مردم و ترس از خشم و دشمنی

خداست و این تقوا و ترس همان دین است پس به طور مسلم در آینده نزدیک دینی خواهد بود که اطاعت‌ها و معصیت‌ها خواهد داشت. نیز طاعت‌ها و قربانی‌ها وقتی مقبول درگاه حق تعالی می‌گردد که ناشی از تقوا باشد. همه این حقایق همان اصول دین است که این بنده صالح با افاضه غیبی الهی همه را درک کرده بود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۳۰۲-۳۰۳).

به طوری که ملاحظه می‌شود، علامه طباطبائی نیز منشأ ایجاد این علم در هابیل را افاضه غیبی الهی و به خاطر فطرت پاک و صفای باطن او می‌داند. این بدان معناست که هابیل در اثر تزکیه روح، زمینه‌ای مناسب جهت دریافت علم الهی در خود ایجاد کرده بود. این دریافت علم الهی، در اثر تزکیه، در خضر پیامبر نیز مشاهده می‌شود:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا

عِلْمًا؛ پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خویش رحمتی بدو داده بودیم و از نزد خویش دانشی به او آموخته بودیم» (کهف: ۶۵).

ج) تکبر

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ

كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ؛ چون بملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه سجده کردند بجز ابلیس که از اینکار امتناع کرد و کبر ورزید و او از کافران بود» (بقره: ۳۴).

بارزترین نمونه تکبر، تکبر شیطان در برابر خداست. رانده شدن بار شیطان از بهشت، جزای عناد و سرپیچی او از سجده بر آدم بود. اما سرچشمه این تکبر چه بود؟ آیا به خاطر نبود علم بود؟ به یقین تکبر او چیزی جز نبود صفا و پاکی روح نبوده چرا که شیطان، هم به مبدأ علم داشت و هم به معاد اما به دلیل عدم تزکیه، این علم کمکی به او نکرد.

بنابراین ریشه تمامی رذایل اخلاقی، در نبود تزکیه است. می‌توان گفت که ناپسندی رذایل اخلاقی، در فطرت انسان سرشته شده و چیزی نیست که انسان نسبت به آن

جاهل باشد و نیاز داشته باشد که در اثر علم آموزی کسب شود. این مسأله خود تأیید کننده تقدم تزکیه بر تعلیم است. به همین سبب است چنانچه در مرحله اول تزکیه صورت نپذیرد، علمی که حاصل می‌شود، علمی است که به سعادت و هدایت انسان منجر نخواهد شد. اما دل انسان، وقتی که از آلودگی‌های نفسانی صیقل یافت، شایسته تجلی علم و جمال الهی می‌گردد.

تمثیلی از مولوی در بیان اهمیت تزکیه

مولانا با الهام از این مفهوم قرآنی که در آن، اهمیت تزکیه به وضوح بیان شده است، چه زیبا این حقیقت را در قالب داستانی آموزنده، با عنوان «قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورت‌گری» تجسم نموده است. در این حکایت، چینیان و رومیان، هریک ادعا می‌کنند که مهارتی بی‌نظیر و برتر از دیگری در نقاشی دارند. پادشاه نیز مسابقه‌ای بین آن دو ترتیب می‌دهد. او دستور می‌دهد تا دو دیوار روبروی هم برای آنان بسازند که با پرده‌ای از هم جدا شده است. هر کدام از آنها موظف است به دور از چشم دیگری، نقاشی بکشد تا در روز مسابقه، شاه بهترین نقاشی را برگزیند. چینی‌ها برای نقاشی، رنگ‌های مختلفی درخواست می‌کنند اما رومیان می‌گویند که نیازی به نقش و رنگ نیست، آنها راهی متفاوت در پیش می‌گیرند، با خود می‌گویند که بهتر است به جای نقاشی، ما زنگارهای دیوار را از بین ببریم. سپس شروع به صیقل دادن دیوار کردند:

رومیان گفتند نی نقش و نه رنگ
در خور آید کار را جز دفع زنگ
در فرو بستند و صیقل می‌زدند
همچو گردون ساده و صافی شدند
از دو صد رنگی به بی‌رنگی رهی است
رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مهی است
هر چه اندر ابر ضو بینی و تاب
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب
(مولوی، ۱۳۸۰: ۱۵۶)

سرانجام هنگامی که پرده‌ها به کنار می‌رود، انعکاس نقش‌ها و رنگ‌های زیبای چینیان، بر روی دیوارهای صیقلی شده رومیان، زیبایی چشمگیری به وجود می‌آورد و این تصویر زیبا که بازتاب نقاشی دیوار روبرو است، نظر شاه را به خود جلب می‌کند:

عکس آن تصویر و آن کردارها
زد بر این صافی شده دیوارها
هر چه آنجا دید اینجا به نمود
دیده را از دیده خانه می‌ربود
(همان)

سپس مولوی در ابیات پایانی بیان می‌دارد که رومیان همان صوفیانی هستند که در اثر صیقل دل از رذایل، به علم‌الیقین می‌رسند:

رومیان آن صوفیانند ای پدر
بی‌ز تکرار و کتاب و بی‌هنر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها
پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه‌ها...
اهل صیقل رسته‌اند از بوی و رنگ
هر دمی بینند خوبی بی‌درنگ
نقش و قشر علم را بگذاشتند
رایت عین‌الیقین افراشتند
(همان)

در نگاه عارفانه مولوی، روح انسان همچون آینه‌ای است که ابتدا باید از زنگارهای رذایل پاکیزه شود تا شایستگی تجلی نور الهی را بیابد؛ در غیر این صورت، نقش و نگارهای زیبا در آن متجلی نمی‌گردد. این داستان وصف اهمیت فراوان تزکیه است که تعلیم بدون آن عقیم و نارسا است.

نتیجه‌گیری

از آن چه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که در قرآن، تزکیه با اهمیت‌تر از تعلیم به شمار آمده است، چنان که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در دعای خود، تعلیم را بر تزکیه مقدم ذکر کرده، اما خداوند متعال در سه آیه دیگر و در اجابت شایسته این دعا، تزکیه را بر تعلیم مقدم می‌دارد. لذا فرموده است: «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». براساس آموزه‌های قرآنی، انسان می‌بایست با تزکیه، ابتدا روح خود را از آفات و رذایل اخلاقی پاک کند تا مهبیای پذیرش بذر علم و دانش شود و علمی که در چنین شرایطی رشد نکند، چه بسا موجب گمراهی انسان گردد. رذایل اخلاقی، در نبود تزکیه، حتی با وجود علم و دانش، ممکن است رشد کنند که در قرآن کریم نمونه‌های فراوانی برای آن بیان شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۰). *مثنوی معنوی*. چاپ ۸. تهران: نشر علم.
- بهرام پور، ابو الفضل. (۱۳۷۶). *تزکیه مقدم است یا تعلیم*. مجله بینات، شماره ۱۶.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۳۶۶). *غرر الحکم و درر الکلم*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.
- خمینی، روح الله. (۱۳۶۲). *صحیفه نور*. تهران: انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی.
- خمینی، روح الله. (بی‌تا). *تفسیر سوره حمد*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- راغب اصفهانی، ابو القاسم حسین بن محمد. (۱۳۶۲). *المفردات فی غریب القرآن*. چاپ ۲. قم: کتابفروشی مرتضوی.
- شیخ صدوق. (۱۴۰۴). *عیون أخبار الرضا*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

- صادقی تهرانی، محمد. (۱۳۶۵). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*. چاپ ۲. قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ ۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.